



سنا نورد کتر شمس الملوك مصاحب

منیژه دختر پادشاه توران در راه معشوقی که او را به مسرت خود برگزیده برهنه پای و سر از در خانه‌ها نان گرد می‌کند و برای بیژن طعام میبرد و از اوغم - کساری میکند .

منیژه در بردباری بر سختیها و مصائب در پایداری در مهر و محبت نمونه کامل است و افسوس که مجال سخن تنگ است تا به تفصیل در این مورد شرح و بسط داده شود . وقتی رستم در لباس بازرگانان بقصد نجات بیژن بقوران می‌رود براهنمایی و کمک منیژه موفق بنجات بیژن میشود .

نخست هنگامی که منیژه با رستم که او را از بازرگانان ایران می‌شمارد سخن میگوید .

همی با تین خون مژگان برفت

بر و آفرین کرد و پرسید و گفت

واز ایران و از شاهنشاه و پهلوانان ایران جو یا میشود رستم از اندیشه اینکه رازش فاش شود بانگ بر او میزند و قصد راندنش را از درگاه ولی منیژه عنان پایداری از دست نمیدهد و برای رهایی بیژن هر نوع سختی و

خفت و خواری را بجان میخرد و وقتی دل رستم را با خود نرم میکند ماجرای بیژن را با او باز میگوید.

ملاحظه بفرمائید فردوسی با این يك بيت چه کرده است و يك جهان معنی را چگونه در آن گنجانیده است و وقتی منیژه میگوید:

منیژه منم دخت افراسیاب برهنه ندیده تنم آفتاب (۱)

يك جهان شکوه مناعت کبریا و جلال و تقوی در آن نهفته است و فردوسی اینهمه را از زبان منیژه در دو جمله خلاصه کرده است.

منیژه پس از آنکه شرح رنجها و بدبختیهای خود را میدهد همه را در مقابل گرفتاری بیژن بچیزی نمی‌شمرد:

منیژه منم دخت افراسیاب

برهنه ندیده تنم آفتاب

کنون دیده پر خون و دل پر ز درد

از این دربدان در دور رخساره زرد

همی نان کشکین فراز آورم

چنین راند ایزد قضا بر سرم

ازین زار تر چون بود روزگار

سر آرد مگر بر من این کرد گار

که بیچاره بیژن در آن ژرف چاه فریختی

نپیند شب و روز خورشید و ماه

مرا درد بر درد بفزود از آن

غم از دیدگانم بیالود از آن (۲)

بالاخره چنان که گفته شد رستم بكمك و راهنمایی منیژه موفق برهانیدن بیژن میشود و آخرین محنت و رنج او اینست که پس از روزگاری دیروزگی از درخانه او فراهم کردن نان و طعام برای بیژن از کوه و دشت هیزم گردد. آوری کند و با فروختن آتش بر سر کوه رستم را از مکان بیژن بیاگاهاند.

منیژه بهیزم شتابید سخت
چومرغان برآمد بشاخ درخت
بخورشید بر چشم و هیزم ببر
که تا کی برد آرد سراز کوه شب (۱)
سراسرا بندهاستان و صفات و کردار و منش منیژه بزرگترین آیتی است
از تجلی عشق واقعی و فداکاری در راه عشق و معشوق و همسر و پایداری و
استقامت و مقاومت در برابر کوه کوه مشقت و اندوه و مصیبت و شاید این
پیمان وفاداری بیژن که با منیژه می بندد شمه‌ای از اهمیت فداکاری و عشق بزرگ
منیژه را بیان کند.

توای جفت رنج آزموده زن
فدا کرده جان و دل و چیز و تن
بکردی رها تاج و تخت و کمر
همان گنج و خویشان و امام و پدر
اگر یابم از چنگ این اژدها
بدین روزگار جوانی رها
بکردار نیکان بیژدان پرست
پهویم بهای و بیازم بدست
بسان پرستار پیش کیان
بپاداش نیکت ببندم میان (۲)
نمونه دیگری از زنانی که در شاهنامه مظهر کمال و جمال و وفاداری و
صلح و تقوی است شیرین ملکه داستانهای بزمی ایران است .
شیرین در تمام عمر عشقی جز عشق پرویز در دل راه نداد و بالاخره هم جان
برسرایین عشق نهاد .

چو پرویز بی باک بود جوان
پدر زنده و پور چون پهلوان
ورا در زمین دوست شیرین بدی
برو بر جو روشن جهان بین بدی (۳)
شیرین همسر و بانوی قصر خسرو پرویز شاهنشاه بزرگ ساسانی میشود و
در جمال و کمال چنان است که ثعالبی درغرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم در
بار او گوید : «بوسستان حسن و رشك ماه بود و به مفتها درجه صباحت و ملاحه
و تا امر و زرد جهان ضرب المثل جمال و کمال است و پس از اینکه خسرو
پرویز با او ازدواج کرد او را بمنزله مردمك دیده و سواد قلب میداشت زیرا با

کمال حسن عقلی تمام و محبتی فوق العاده بسوی خود داشت (۱) .
شیرین همانطور که در دوران نیکبختی یار و همسر خسرو پرویز بود در
ایام گرفتاری و هنگامیکه خسرو پرویز در طیسفون زندانی بوددهی از او جدا
نبود و خسرو پرویز جز از دست شیرین چیزی نمیخورد .

همه خوردش از دست شیرین بدی که شیرین زغمه اش غمگین بدی
نبودی جز او شاه را نیک یار همو بود روز و شب اندهگ-ار
ابا شاه بودی به بیم و امید که لرزان بروید چو از باد بید (۲)
بس از مرگ خسرو پرویز شیرویه پسر او شاه وقت دل بشیرین می بندد
و از او تقاضای ازدواج میکند :

چو شیروی رخسار شیرین بدید روانش نهانی ز تن بر پرید
ورا گفت جز تو نباید کس چو تو جفت یابم زایوان بسم
نیایم برون من ز فرمان تو نکارم ابر دیده پیمان تو (۳)
شیرین در جمعی از بزرگان و سران در حضور پادشاه بر شایستگی و صلاح
و تقوای خود گواهی میخواهد و میگوید :

بی سال بانوی ایران بدم بهر کار پشت دلیران بدم
نچستم همیشه جز از راستی ز من دور بد کژی و کاستی
بزرگان که بودند در پیش شاه ز شیرین بخوبی نمودند راه
که چون او زنی نیست اندر جهان چه بر آشکار و چه اندر نهان (۴)
و باز جای دیگر که گواهی بر فضایل خود میخواهد حاضران .
همه یکسر از جای برخاستند زبان پاسخش را بیاراستند
که ای نامور بانوی بانوان سخنگوی ودانای روشن روان
همانا ز هنگام هوشنگ باز چو تو نیز نشست بر تخت ناز

۱ - ص ۶۹۱ و ۶۹۲

۲ - ج ۵ ص ۲۵۳۰

۳ - ج ۵ ص ۲۵۳۹

۴ - ج ۵ ص ۲۵۳۸

که یارد سخن گفتن از تو بید بدی کردن از روی تو کی سزد (۱)
 شیرین از اینکه شیرویه خواهان همسری با او شده با نزدیکان و بندگان
 خود سخن میگوید و اظهار نفرت میکند و پس از آزاد کردن بندگان و بخشیدن
 دارایی خود به آتشکده بدخمه خسرو پرویز همسر خود می رود و روی بسر روی
 او نهاده خود را هلاک میکند و بعدها چنانکه گفته شد ملکه داستانهای بز می
 ایران می شود و خداوند سخن نظامی در خسرو شیرین خود داد و سخن را درباره
 جمال و کمال و شرم و عفاف و تقوی و فرزاندگی و زیبایی و وطن سازی و دلاری او
 داده و وفاداری و مرگ او را در راه همسر و معشوق ستوده و او را در وفا و صفایکانه
 می شمرد و می گوید :

زهی شیرین و شیرین مردن او زهی جان دادن و جان بردن او
 چنین واجب کند در عشق مردن بجانان جان چنین باید سپردن
 که جز شیرین که در خاک درشت است

کسی از بهر کس خود را نکشت است (۲)
 نمونه دیگری از زنان فداکار یا بهتر بگوییم از مظاهر وفا و صفا در شاهنامه
 فرنگیس دختر افراسیاب و همسر سیاوش است که در راه او از همه چیز گذشت
 رازی فرنگیس بر سیاوش و لایه و الجاح او نزد پدر برادرهایی سیاوش حاکی از
 عمیقترین و شورانگیزترین احساسات محبت و وفاداری است .

اینک میرسیم به مقام وطن پرستی، شاه دوستی، ساجشوری و شجاعت و
 دلاوری زن در شاهنامه که نمونه های بارزی داریم زنانی که در معرکه جنگ
 و کشت و کشتار از دشمن نهرا سیده و برای حفظ کشور و تاج و تخت و مخاطرات
 را بجان خریدند .

از جمله وقتی شاه گشتاسب از بلخ غایب بود و ارجاسب موقع را برای
 تاخت و تاز غنیمت شمرد و سپاهیان او لهراسب پسر را از پای در آورده و
 و بلخ را غارت کردند .

۱ - ۵ ص ۲۵۴۰

۲ - خسرو شیرین نظامی تصحیح و حیدر دستگردی چاپ علمی ص ۴۲۴

وزان پس به بلخ اندر آمد سپاه جهان شد تا راج و کشتن تپاه (۱)
 همسر فرزانه گشتاسب کسی است که از این معرکه کارزار خود را
 به لهراس ت میرساند و خیر تاجت و تازو کشت و کشتار سپاهیان ارجاسب را باو
 میدهد .

زنی بود گشتاسب را هوشمند خرد مند ودانا و رایش بلند
 از آخر جهان باره ای بر نشست بگردار نرکان میان را بیست
 از ایوان ره سیستان بر گرفت وزان کارها مانده اندر شگفت
 نختی بمنزل چسو برداشتی دوروزه بیک روز بگذاشتی
 چنین تا بنزدیک گشتاسب شد با گاهی درد لهراسب شد (۲)
 و پس از آنکه گشتاسب را از ما وقع مطلع میکند گشتاسب در پاسخ
 میخواهد حادثه را نا چیزانگارد ولی این بانوی دور اندیش بوی پر خاش
 میکند و اورا آماده بازگشت و تدبیر کار میکند .
 چنین داد پاسخ که یاوه میگوی

که کار بزرگ آمد سنت بروی (۱)

در شاهنامه بیکی دیگر از زنان شیردل و وطن پرست بر میخوریم که باعث
 رهایی شاپور شاهنشاه ایران از بند وزندای قیصر شد . شاپور برای آگاهی
 از چند و چون کار قیصر روم در جامه بازرگانان بروم میرود و گرفتار
 میشود و او را در جرم کرده بزندانی در کاخ بانوی قیصر افکنند . کنیز کی
 که کلیددار بانوی قصر بود نژاد از ایرانیان داشت و از اینکه یک تن ایرانی
 را در این بند سخت میدید رنجور بود .
 یکی ما هر رخ بود گنجور اوی

گزیده بهر کار دستور اوی

کزایران بیان داشتی او نژاد

بدر بر پدر بر همی داشت یاد

کنیزك نبودى ز شاپور شاد
 از آن ككش ز ایرانیان بسد نژاد
 شب و روز از آن چرم گریان بدی
 دل او ز شاپور برریان بدی (۱)
 و بالاخره شاپور با كك و تدبیر كنیك ایرانی نژاد از آن بند
 سخت رهایی مبیابد و با او به ایران میرسد و با بزرگان و موبدان از سختیهای
 زندان سخن میگوید و سپس مهر و وفای كنیك را بدین مضمون
 میستاید :

كنزو یافتم جان و از كرد كار
 كه فرخنده بادا بر روزگار
 اگر شهریاری و فرخنده ای
 شود بنده پر هنر بنده ای
 منم بنده این مهربان بنده را
 گشاده دل و راز دارنده را (۲)
 سخن از دوزن دلاور و سلحشور و نامی شاهنامه یعنی گردآفرید و کردیه
 را برای پایان کلام گذاشتیم
 نخست چند کلمه ای راجع به گردآفرید بگویم :
 زنی بود برسان گردی سوار
 همیشه بخنك اندرون نامدار

كجا نام او بود گرد آفرید
 كه چون او بخنك اندرون كس ندید (۳)
 وقتی سهراب فرزند جوان و دلیر رستم كه در شاهنامه می بینیم برستم
 بزور و شجاعت غلبه میکند در طلب پدر و بقصد خنك با ایرانیان عازم ایران
 میشود و بدژ سپید میرسد هجیر دلاور و نگهان دژ بدست او اسیر میشود و

۱ - ج ۲ ص ۱۸۷۸ و ۱۷۷۹

۲ - ج ۴ ص ۱۷۸۶

۳ - ج ۱ ص ۳۹۸

اینکار به گرد آفریدگران آمده و سلاح نبرد میپوشد و با سهراب رزم آزمایی میکند و چنان شجاعت و کفایتی از خود بروز میدهد که سهراب حیرت زده میماند و بالاخص و قستی میفهمد که او دختری است لباس نبرد پوشیده .

بدانست سهراب کو دختر است

سر موی او از در افسر است

شگفت آمدش گفت از ایران سپا.

چنین دختر آید به آوردگاه (۱)

گرد آفرید با شجاعت و دلوری حسن و جمالی بکمال داشت چنان که بهلوانی چون سهراب شیفته و فریفته او شد و از او تقاضای همسری کرد ولی وطن پرستی گرد آفرید باو اجازه نداد که همسری سهراب را که در نظر او بیگانه و غیر ایرانی بود بپذیرد و آشکارا از همسری با بیگانه سر باز میزند .

بخندید و با او با فسوس گفت که ترکان ز ایران نیا بند جفت (۲)

اما راجع به کردیه خواهر بهرام جوان .

این زن در شاهنامه بصفات شجاعت، دلیری، میهن پرستی، شاه دوستی، رأی و تدبیر، روشن بینی و دور اندیشی، زیبایی و دلارایی و برازندگی متصف است .

در شاهنامه بکمتر زنی بر میخوریم که با اندازه کردیه وصف دانش و بینش و رأی و تدبیر و دور اندیشی و شجاعت و میهن پرستی او شده باشد نخست که بهرام چو بینه با سرداران و سران سپاه در پادشاهی خود رأی میزند و آن او را بنجوا و بنجاج و تخت ایران تشویق میکنند کردیه از خشم و ناراحتی ابتدا لب نمی گشاید و بعد از آنکه سخن میگوید تاریخ گذشته ایران و بعد از آنکه سخن میگوید تاریخ گذشته ایران و فرو شکوه

شاهنشاهان و وظیفه خدمتگزاری سرداران و سپه سالاران را یاد آور میشود و چنان از روی دانش و بینش و واقع بینی سخن میگوید که:

همی گفت هر کس که این پاك زن

سخنگوی و روشندل و رای زن

تو گویی که گفتارش از دفتر است

بدانش زجا ماسب نامی تر است (۱)

و چون سخنان کردیه در بهرام مؤثر نمیافتد بار دیگر یارای و تدبیر او

را اندرز میدهد:

چنین گفت داننده خواهر بدوی

که ای تیز هوش مهتر نامجوی

ترا چند گویم سخن نشنوی

بپیش آوری تندی و بد خوی

نگر تا چه گوید سخنگوی بلخ که باشد سخن گفتن راست تلخ

هر آن کس که آهوی تو باتو گفت همه راستیها گشاد از نهفت (۲)

افسوس که بهرام چوبینه پندید نیز نبود و بهنگام مرگ با آن همه سرداران

و دلبران و شجاعان که در لشکر داشت به یلان سینه وصیت کرد که از رای و

تدبیر کرده به تجاوز نکنند.

نگه کن بدین خواهر نیک زن بگیتی بس او مر ترا رای زن (۳)

خاقان چین از کردیه خواستگاری میکند و نامه خود را باو چنین

آغاز میکند:

سوی کردیه نامه ای بد جدا که ای پاك دامن زن پاربا

همه راستی و همه مردمی سرشت فزونی و دور از کمی

زکار تو اندیشه کردم دراز نشسته خرد با دل من براز

۱- ج- ۵- ص ۲۳۰۱

۱- ج ۵ ص ۲۳۳۵

۲- ج ۵ ص ۲۴۴۲

به از خود ندیدم ترا که خدای
بیارای این پرده من به رای (۱)
ولی کردیه همسری با بیگانه را نمی پذیرد و با رای زنان خود
بمشورت می نشیند:

وزان پس جوان و خردمند زن
بآرام بنشست با رای زن (۲)
و چون با سران سپاه مشورت میکند و ماندن در دیار بیگانه را ناپسند
میشمارد و از سران سپاه میخواهد تا نهانی از خاقان و ترکان بدرگاه شاه
ایران روی آورند اینست پاسخ مردان آزموده و رای زن به کردیه :

بدو گفت هر کس که بانو تویی
بایران و چین پشت و بازو تویی
نجنباندت کوه آهن زجای
یلان را بمردی تویی رهنمای
ز مرد خردمند بیدار تر
زدستور داننده هشیار تر
همه که ترانیم و فرمان تراست
بدین آرزورای و پیمان تراست (۳)

بالاخره بعد از حوادث گوناگون دیگر کردیه بدرگاه خسرو پرویز میرسد
و خسرو پرویز او را باز دواج خود درمیاورد.

بطوریکه می بینیم و از آنچه بطور خیلی خلاصه بمرض رسید معلوم شد
که زن بموجب شاهنامه که زبان گویای فرهنگ و تمدن و آداب و رسوم و تفکر
و اندیشه ایرانیان باستان است در اجتماع مقام و منزلتی ارجمند داشته و در
مقام مادری و همسری در نگه داری تاج و تخت آزادی و آزادگی و وطن پرستی
شاه دوستی فنون جنگ و رزم آزمایی رایزنی و رسالت و سفارت شایستگی
کامل و حقوقی قابل توجه داشته است بالاخص وقتی همانطور که در مقدمه
ذکر شد این مقام و مزایا را بامقام و مزایای زن در جوامع همزمان مقایسه
کنیم ،

از اینرو اینجانب با آنچه که خاورشناس آلمانی نلد که در اثر پرارش خود
راجع بشاهنامه بنام «حماستملی ایران» میگوید: «زن در شاهنامه مقام مهمی را حایز

۱- ج ۵ ص ۲۴۴۶

۲- ج ۵ ص ۲۴۴۸

۳- ج ۵ ص ۲۴۴۹

نیستند» (۲) موافق نیستیم و منتقدم اگر خاورشناس نامی حیات داشت و شاهنامه را مخصوصاً از این لحاظ مورد توجه قرار میداد عقیده دیگری پیدا میکرد.

در پایان مقال اجازه میخواهم بگفتم خود بیفزایم که چنانکه بر همگان روشن و آشکار است حوادث و وقایع ناگواری تاریخی که در طی قرون متمادی برای کشور عزیز ما روی داد و تحولات و تغییرات ناشیه از آن مقام و موقعیت اجتماعی زنها در ایران بسیار مبهم و تیره و ناگوار ساخت و اگر چه تعالیم عالییه اسلام بزنان حقوق و امتیازاتی داد که تا کنون هم نظیرش در بعضی از جوامع مترقی دنیا وجود ندارد ولی متأسفانه و با تمام این احوالات بعلم همان وقایع و اتفاقاتی که عرض شد روزی رسید که زن ایرانی تقریباً از تمام حقوق و مزایا محروم بود و حتی قانون انتخابات مجلس شورای ملی که تا پیش از انقلاب سفید ایران ملاک کار بود بالصراحه زنها را از حق انتخاب کردن محروم کرده بود و زنان همچنان درون زندانی سیاه و تاریک بسر میبردند.

اعلیحضرت رضا شاه کبیر نخستین قدم بزرگ را برای آزادی زن با فرمان رفع حجاب برداشتند و شاهنشاه آریامهر با انقلاب سفید و با اصلاح قانون انتخابات و اعطای حقوق سیاسی بزنان زنجیرهای قرون و اعصار را از دست و پای زن ایرانی گشودند.

معظم له در کتاب انقلاب سفید پس از آنکه شرحی در محوریت زنان در گذشته و نقص قانون انتخابات گذشته بیان داشته اند میفرمایند گناه ما (یعنی جامعه ایرانی) در این مورد از این جهت نابخشودنی تر بود که ما وارث تمدن و فرهنگی کهن هستیم که هیچوقت نسبت بزنان با چنین چشمی نگاه نکرده است و (۱)

در مقدمه عریضم گفتم که مسایل و مطالب را با ملاکها و معیارها و ارزشهای زمان باید سنجید در شاهنامه و در دورانی که پهلوانیها و زور آزمائیها و لشکر کشیها اقتضا میکرد است در ایران زنان شجاع و جنگجو و رشید داشته ایم که بمقتضیات زمان و مکان و افسانه و تاریخ دوشادوش مردان

۱- حماسه ملی ایران ترجمه بزرگ علوی ص ۱۰۴

۲- انقلاب سفید ص ۱۰۹ و ۱۱۰

مردان و بعضی موارد مقدم بر آنان ناهشانرا با شاهنامه جاودانی ساخته است. امروز ما در دورانی زندگی میکنیم که رهبر و پیشوا و شاهنشاه عظیم الشان ما خواهان و بلکه مبشر صلح و صفا در جهانند و بالصراحه میفرمایند: «تنها میدان مبارزه‌ای که امروزه نیروهای انسانی میباید در آن بکارافتند مبارزه علیه جهل و فقر و گرسنگی و تبعیضات مختلف اجتماعی و اقتصادی و نژادی و نظایر آنهاست» و نه تنها در کشور ایران این نظر را اعلام میفرمایند بلکه سران کشورهای جهان را به پیکار بر علیه جهل و بیسوادی و فقر و گرسنگی و تبعیضات نژادی میخوانند و در پیام مورخ ۲۷ مهر ۱۳۴۳ پادشاهان و رؤسای جمهور و سایر سران کشورهای جهان و هم چنین پیام به مجمع عمومی یونسکو همکاری آنانرا برای پیکار با بیسوادی در جهان خواستار میشوند و قسمتی از هزینه نظامی کشور را برای اینکار اختصاص میدهند و هم چنین سالهاست که بموجب انقلاب سفید و تشکیل سپاه دانش نخبه وزبده جوانان کشور برای این نیت عالی و پیکار با جهل و بیسوادی که سرمنشأ مصائب و بدبختیهای دیگر است بسیج میفرمایند و مبدع حماسه جاودانی صلح و بشر دوستی میشوند.

من بنام يك زن ایرانی مفتخرم که عرض کنم امروز هم زنان و دختران جوان در این حماسه جاودانی سهمی دارند و هم دوش برادران خود در روستاها و نقاط دور افتاده کشور به آموزش و پرورش و با سواد کردن برادران و خواهران روستایی میبرد ازند و اگر روزی مصالح عالیه مملکتی ایجاب کند از هیچ نوع فداکاری و جانبازی در راه کشور و شاه و وطن خود دریغ ندارند.

آرزمندیم نیات صلحجویانه شاهنشاه ما در دنیا و اقدامات عالیه معظم له در برقراری صلح جهان از راه پیکار بر علیه بیسوادی و فقر و تبعیضات اقتصادی و اجتماعی بر آورده شود و فرهنگ ملی و اصیل و باستانی ما که روزگاری درخشش آن چشم جهانیانرا خیره کرده بود از نو فروزان شود و همچنانکه در متن سیاست فرهنگی ایران که بتصویب شاهنشاه رسیده تصریح شده است افراد ایرانی عموماً تمدن و فرهنگ اصیل و غنی و سرشار ملی را شناخته و در نگهداری این میراث فرهنگی کسر انقدر نهایت کوشش و توجه مبذول دارند. پایان